

دکتر مسعود فرزاد

حکایت فی

یادداشت مترجم : مقاله زیر ترجمه مقدمه کتابی است که دکتر مسعود فرزاد استاد مدعو دانشگاه پهلوی که تا این اواخر در دانشگاه کلمبیا، و قبل از آن در دانشگاه کالیفرنیا تدریس میکرده است زیر عنوان *The Tale of the Reed Pipe* نوشته است. ناشر کتاب، بنگاه معروف E. P. Dutton در نیویورک است که اخیراً هم کتاب دیگری از فرزاد بنام « شکل دیگر خندیدن » *Another Way of Laughter* منتشر کرده است. عنوان کتاب اخیر چنانکه در مقدمه آن آمده است از این ابیات مولوی به عاریت گرفته شده است :

گرچه من خود ز عدم دلخوش و خندان زادم

عشق آموخت مرا شکل دگر خندیدن

به صدف مانم ، خندم چو مرا در شکنند

کار خامان بود از فتح و ظفر خندیدن

علاوه بر کارهای تحقیقی، دکتر فرزاد در زمینه قسه و مقاله نویسی و همچنین شعر و نقد ادبی آثاری بوجود آورده که تعدادی از آنها در مجلات معتبر دنیا نظیر *Literary Review* , *Encounter*

و غیره بچاپ رسیده اند. در همین اواخر نیز ترجمه‌هایی از چند اثر فرزانه در بعضی از نشریات فارسی منتشر گردیده است.

مترجم حاضر، به ترجمه مقاله زیر با احتیاط و انسدادی دودلی اقدام کرده است، چرا که از یک طرف مایل بود کمکی، هر چند مختصر، به بهتر شناساندن نویسنده آن در ایران بکند و از طرف دیگر از اشکال بر گرداندن نشر انگلیسی فرزانه که در این سلاست و روانی، فشرده و شاعرانه است و لاجرم ترجمه آن مقرون با نارسائیه‌ها و مشکلات مختلف می‌باشد - آگاه بوده است.

دکتر رضا شاپوریان

شاید مهمترین خدمتی که تمدن اسلامی مشرق زمین به تجربیات و آگاهی‌های بشری کرده است تصوف (۱) و عرفان است که نه تنها فلسفه، مذهب یا دکتترین به خصوصی نیست بلکه «میستی سیزم» هم بآن معنائی که از این واژه متداول است نمی‌باشد. بطور کلی تصوف فنونولژی خاصی از واقعیت است. روان‌شناسی عرفان در واقع همان خود عرفان است، کما اینکه هنر و دانش تصوف هم همان تجربه و بکار بردن تصوف است.

بر اساس اصول عقاید متصوفه نخستین نیروی انگیزش زندگی نه‌غریزه‌جنسی است، نه نیاز قدرت طلبی و نه عامل دیگری از این قبیل است، بلکه از نظر عرفا، این نیرو عشقی است که نسبتاً از خود بشریت. این عشق یک چیز تصویری، انتزاعی، یا ایده‌آلی نیست (همانند این اندرز که «همسایه خود را دوست بدار») بلکه حقیقتی

(۱) - لازم بیادآوری است که مراد ما از این کلمه، تصوف واقعی و بی غلو و غش کسانی

مثل بایزید بسطامی و جلال‌الدین رومی است (که در آن صورت با واژه عرفان مترادف آمده است)

و نه تصوف غلط انداز آنها یک دامن می‌نهد و سر حقه باز می‌کرده‌اند.

است محسوس ، حتی ملموس ، و غیر ارادی. و همچنین عشق است که عامل اصلی حیات و علت غائی جهان هستی است .

از نظر عرفا، انسان در اول ، در آرامش مطلق بسر میبرد و با جهان هستی در یگانگی محض بود ولی اکنون دچار جدائی شده است و با تمام قوا میکوشد تا درد این هجران را بهر وسیله ای که امکان دارد - بوسیله عواملی از قبیل فعالیت‌های گوناگون ، گردن نهادن بعقاید جورواجور، و فرار از واقعیت‌ها- بفراموشی سپارد. اگر مسأله فقط تسکین دادن این درد ورنج بود، شاید آدمی میتواندست در این فرار موفق شود، ولی حقیقت اینستکه حافظه همگانی (۱) او خاطراتی از دوره‌های پیش را که در نهایت آرامش بسر میبرده و قرین تعادل ، وحدت ، قدرت و آزادی درونی بوده، حفظ کرده است. از این رهگذر است که آدمی بطوری مبهم و ناخود آگاه آرزو مند مستهلك شدن در واقعیت است و میکوشد تا اجزاء وجود خود را جمع کرده به صورت يك وحدت غیر متفرق در آورد .

فروید معتقد بود که تمایلات مذهبی رجعتی قهرآئی، و دور شدن از واقعیت است ، در حالیکه عرفا عقیده ای کاملاً مخالف این دارند و این تمایلات را حرکتی به طرف واقعیت و بری شدن از توهمات مربوط به «خودی» و «منی» میدانند. از میان متفکرین غربی کارل گوستاو یونگ (۲) به بهترین وجهی اهمیت حیاتی اعتقادات مذهبی را، مخصوصاً بوسیله تجزیه و تحلیل رؤیاها و قوالب اسطوری (۳) نشان داده است ولی حتی او هم نتوانسته است باندازه عرفا تا اعماق این دریای ژرف فرو رود . یونگ بعنوان يك متفکر غربی ، با همه ایرادها تئیکه نسبت به محدودیت‌های متدولوژی علمی دنیای غرب و به ویژه معیارهای روان‌شناسی آکادمیک داشت معذرا

(1) Collective memory

(2) Carl G. Jung

(3) Archtypes

نمی‌توانست از روی آوردن به طبقه بندیها و تیپولوژی و مآلا «عینیت» علمی خودداری کند. این گفته بدان معنی نیست که ارزش بزرگ اکتشافات و نظرات آگاهانه اورامی توان منکر شد، بلکه این سؤال تنها بدین خاطر مطرح میشود که اعتبار کلی روان‌شناسی تحلیلی را که بر اساس تئوریهای او بوجود آمده است مورد بررسی قرارداد. بنابراین گفته ادوارد ویتمنت (۱)، هدف تداوی از نظر یونگ آشنا ساختن ما بسر چشمه و منشاء معنای آندسته از سمبل‌ها و قوالب اسطوری در رؤیاهای فرد است که ما را قادر میسازد تا افسانه‌های (۲) شخصی خود را، در محدوده زندگی خود، واقعیت بخشیم. ویتمنت اضافه میکند: «یونگ معتقد است که هدف تداوی روحی باید کشف خود باشد...» ولی عارف این سؤال را مطرح میسازد: چه کسی میخواهد به جستجوی این کشف اقدام کند؟ خود فرد یا روان‌کاو؟ آیا کسیکه در این طریق بجستجو می‌پردازد از جنبه‌های مختلف نفسی که در جستجویش است جداست؟ آیا آن «شیء» روانی مورد پژوهش، شیئی ثابت است که اجزاء آنرا بتوان روزها و هفته‌ها، ماهها و سالها مورد بررسی و مطالعه قرارداد؟ وجه خواهد شد اگر روان‌کاو یا روان‌درمانگر که ابزار دستش ذهن و معرفت خود اوست، تعبیر و تفسیرش اشتباه و خطا باشد؟ (۳) از طرف دیگر، تعداد رؤیاهای و محتویات روانی، رموزها و نشانه‌ها و سمبل‌هایی که در بیداری بارؤیاهای خودی نشان میدهند حد و اندازه ندارد. اینجاست که آدمی بیاد یکی از قصه‌های مولوی می‌افتد:

(۱) دکتر Edward C. Whitmont یکی از برجسته‌ترین بنیانگذاران و سخنگویان روان‌شناسی تحلیلی یونگ در آمریکا است.
Myths (۲)

(۳) این مسائل از مهمترین نقاط ضعف پسیکوآنالیز معاصر است. یونگ در سالهای آخر زندگی‌اش باین موضوع علاقه زیادی ابراز میکرد. نه تنها در روان‌شناسی بلکه در فیزیک مدرن و تئوری کوانتوم (Quantum). رجوع شود بکتاب

Richard I. Evans, ed., *Conversations With Carl Jung* (New York, 1964).

« مردیکه ریشش به سپیدی گزائیده بود به سلمانی رفته میگوید : عروس تازه گرفته ام و میخوام موهای سفید ریشم را بیرون آوری.

سلمانی تمام ریش مرد را میبرد، پیش ریش میگذارد و میگوید: من عجله دارم، خودت تارهای سپید را جدا کن.» (۱)

به دفعات صوفیان روی این مسأله تأکید کرده اند که شخص باید راه خود را احساس کنان و لمس کنان بسوی حقیقت بپیماید و نه از طریق فکر و تخیل و اندیشه و جر و بحث به طی آن اقدام کند، که «پای استدالیان چوبین بود».

صوفیان برای بیان احساسات و ملموسات عرفانی از واژه‌هایی استفاده کرده اند که بازبان دلبستگیهای معمولی عاشقانه فرق ندارد. عباراتی نظیر «اشتیاق دیدن روی معشوقه» مثالی از صدها اصطلاح دیگر صوفیانه است.

زبان تصوف زبان دل است که جایگاه معارف است. از خصوصیات مهم و اصیل تصوف وجود انرژی احساسی خاص است که در ضمن سرمنشاء نیروی بخصوصی است و بکومک آن شخصیت پیر یا شیخ در نظر مرید و پیرو متجلی میگردد. همین عامل، روشنگر آداب و رسوم نظیر خلوت کردن با پیر و جلسه و صحبت صوفیانه است.

یکی از نخستین شرائط رهروی سالک مبتدی احساس طلب یا خواست است.

پیش يك آئینه دار مستطاب	(۱) آن یکی مرد دو مو آمد شتاب
که عروس نو گزیدم ؛ ای فتنی	گفت از ریشم سفیدی کن جدا
که تو بگزین چون مرا کاری فتاد	ریش او ببری و کل پیش نهاد
مثنوی - دفتر سوم	

این قصه در مقالات شمس تبریزی چنین آمده است :

یکی مزینی را گفت که تارهای موی سپید از محاسنم بر چین. مزین نظری کرد، موی سپید بسیار دید، ریشش ببری بیکباره به مقراض، و بدست او داد، گفت که تو بگزین که من کار دارم.

مقالات شمس تبریزی، بتصحیح احمد خوشنویس

(تهران ، ۱۳۴۹، ص ۹۱ - مترجم).

عطاردریکی از اشعارش، نیاز و طلب مذکور را چنین مطرح میکند:

صد دریا نوش کرده و اندر عجبم تا چون دریا از چه سبب خشک لبم

سپس خود پاسخ سئوالش را چنین عرضه میکند:

از خشک لبی همیشه دریا طلبیم ما دریائیم خشک لبان ز آن سببیم

احساس تشنگی، نخستین قدم سفر سالک است. مولانا جلال‌الدین در این باره صحبت کرده میگوید که خشکی لبان، نشانه‌ای از نیاز آدمی برای بدست آوردن آب است؛ این احساس تشنگی احساسی است بس شادمانه چرا که شوق فرو نشانیدن آن تمام موانعی را که در سر راه است از میان بر میدارد... جز این با ابزار و وسیله دیگری در نیل به حقیقت نیاز نیست.

بدیهی است که طریقت عرفان از قوانین و آداب و رسوم شریعت و فرائض دینی، قابل تشخیص است چرا که در طریقت عرفان دکتترین و دستورات مطلق و واحدی وجود ندارد. شاید بتوان گفت که تعداد طرق عرفان و تصوف بتعداد عرفا و صوفیان است زیرا برای هر شخص واحدی خصوصیات درونی و بیرونی خاص مطرح است. با اینحال برای بعضی مبتدیان پیروی کردن از شعائر و دستورات دینی جهت احتراز از لغزش و گمراهی آغاز سفر میتواند بسیار سودمند و مناسب باشد. از این رهگذر، علت و معلول روانی اعمالی نظیر ذکر و دعا و مناجات قابل فهم میگردد.

یکی از خطرناکترین دامهائیکه بر سر راه مبتدیان راه عرفان و تصوف گسترده شده است اینست که آنان همواره در معرض این خطر قرار دارند که عقیده را جانشین ایمان درونی، عادت را جانشین عمل آگاهانه، و از همه بدتر و اژده و ایده را جانشین حقیقت و اصل کنند. عارف کامل بخوبی میداند که مردم هر چه خود را بیشتر با مفاهیم و تئوریها مشغول میدارند همانقدر از حقیقت بدور افتاده اند و لاجرم بیشتر دستخوش خودپسندی و روشنفکر نمائی میشوند.

بهترین راه برای رهایی دادن مبتدی از این عادت مفهوم سازی آشنا ساختن او با حقیقت امر، یعنی با خود تجربه و احساس است. داستان زیر از مثنوی مولوی گویای مطلب مورد بحث است :

آن یکی زد سیلی ئی مرزید را	حمله کرد او هم برای کید را
گفت سیلی زن سوالی میکنم	پس جوابم گوی و آنکه میزنم
برققای تو زدم آمد طراق	یک سوالی دارم اینجا در وفاق
این سوال از تو همی پرسم بگو	حل کن اشکال مرا ای نیکخو
این صدا از دست من بودست یا	از قفاگاه تو ای فخر کیا
گفت از درد این فراغت نیستم	که در این فکر و تأمل بیستم
تو که بیدردی همین اندیش این	نیست صاحب درد را این فکرهین

مثنوی ، دفتر سوم

عده ای از صوفیان از مقامها، که حاصل عمل و اراده خود سالک است، و حال ، که بر او حادث میشود سخن گفته اند. در هر صورت اینها مراحل هستند در طریق استهلاک « من » و « منیت ». بدیهی است که این عمل، بصورت ارادی و یا با قصد و نیت خود شخص انجام پذیر نیست. عبارت دیگر، او نمیتواند بگوید: « اکنون من شروع به استهلاک منیت میکنم » چرا که این گفتار و این اراده خودش حاکی از استقرار « من » و « منی » است. حتی روان پزشکی غربی هم به بیماری که در جستجوی مداوا است، تا نسبت بعلت بیماری خود بیشتر از پیش آگاهی پیدا کند، بانظری توأم با احتیاط و تردید مینگرد.

بدین ترتیب، جستجو کردن در طریقت عرفان توهمی بیش نیست و چه بسا که ممکن است جوینده را دچار گمراهی و ضلالت کند. در اینجا معنی گفتار بایزید بسطامی آشکار میشود : تا تورا نخوانند بجستجو برنخیز و گرنه آنچه یابی جز خودت چیزی نخواهد بود .

بعبارت ساده‌تر، راه صحیح جستجو آنستکه «جوینده» گوش بزنگ «خواننده شدن» باشد زیرا در غیر این صورت هر چه که برای سالک پیش آید جز صورت‌نهایی از خود هشیار او نیست.

ولی چگونه ممکن است شخص بدون جستجو کردن خواننده شود؟ و وقتیکه خواننده شود چگونه آنرا درک کند تا طریق حقیقت را بدون توهم ادامه دهد؟ اینها پرسش‌هایی است بسیار مهم، بخصوص برای کسیکه بخواهد به وادی طریقت، بی‌وجود هیچ پیرو راه‌نما گام نهد. و این سئوالی است که صوفیان بدان توجه دارند و وقتیکه متذکر میشوند که نخستین مقام در تصوف «توبه» است. شخصی از ربیعه پرسید که اگر از گناهان خود توبه کند و بحق روی آورد آیا خدا هم بسوی او توجه میکند؟ ربیعه جواب داد: «نه!» ولی اگر خدا بتو توجه کرد، تو بسوی او روی خواهی آورد. بنابراین آغاز طریقت تصوف، نتیجه یک جستجوی عمدی، مصرانه و لجوجانه نیست. با اینحال در قرآن بکرات اشاره شده که اگر فرد یک قدم بسوی خدا بردارد خداوند دو قدم بطرف او بر خواهد داشت.

بدین ترتیب نخستین قدم بطرف حق، حقیقت، عرفان، تصوف، صفا - یا هر نام دیگری که بخواهید بدان بدهید - توجهی غیر عمدی ولی در عین حال مراقبتی هوشیار و بیدار و آگاهانه است. و از همین رهگذر است که شخص ممکن است برای نخستین بار بتوهمات «ما» و «منی» خود توجه پیدا کند و از بندمن هوشیار خویش (۱) که عادت کرده، بدان بعنوان عاقل‌ترین مشکل‌گشا نظر کند، رهائی یابد و حقیقت دنیای درون و بیرون را تجربه کند.

پایان